

در فضیلت گفت با درین معالجه میکرد و برای زوی من و استعمال میکرد و در آن زمان در آنجا بودم و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و شقیق نمی شد و در این معالجه تا آنکه خوردم من طب و قمار بود و در این تریبهای طب پس به شدم من زوی یک کنایه اللواهب بدانکه شارحان بلکه راویان حدیث بر آنکه مقصود آن حضرت از جمع میان طب و بطیخ کسب حرارت طب بود برودت بطیخ و تعدیل این بان بقا عده طب چنانکه از حدیث ابی اسامه از هشام آمده از صلی الله علیه و آله و سلم کان ما کل الطبیخ با رطب کبسه حرز ابی و دعا بود و دعا بحر فاطمه هر یک و گفته اند که ابن اصلی عظیم است در ترکیب اطعمه و ادویه حتی که گفته اند که مراد بطیخ که بر طب میخورد و بطیخ آنحضرت که بار دست نه اصغر که حرارت و تعقب کرده اند از آنکه خریز کبسه خاک در حدیث انس آمده است نام نوعی از بطیخ اصغر است و جواب داده اند که بطیخ اصغر نیز نسبت بر طب برودتی است اگر چه از جهت علالت حرارت دارد و گمان این سکین آنست که تعدیل جمع رطب بر بطیخ کبسه حرارت و برودت و تعدیل این بان چنانکه قوم کرده اند تکلف است و ظاهر آنست که جمع مذکور اتفاق بود شاید که آن بطیخ علالت نداشت و قمار خود اصلا شیرینی ندارد و بهم خورد تا شیرین گردد و این از بی تکلفیهای آنحضرت و عدم آنها که در استنداد بود و در حدیث آنحضرت تمرا با نخور نیز همین گفتند که شیرین بار دیالین است و تر حار رطب پس اولم ساختن تره شیرین را برای کسب برودت شیرین است بجز حرارت تره و کسب حرارت تره شیرین این احسن است و تعدیل است و الله اعلم بالصواب الحال دیگر در آنحضرت تمرا نیز بدین معنی مسکه و خوش می آمد و در این طعام در آن چهار متعارف است و در بازار این نیز میفروشند قری است بر دهن می مسکه نهاده و غالب با رطب است که در سوت مسکه و عفونت آزایی برد و میخورد آنحضرت نان را بانان خوش هر چه میسر میشد گاهی بگوشت و گاهی بطیخ و گاهی بجز آمده است نهاده و تمرا نیز بان پاره از شیر و گفت این ناخوش نیست و گاهی بخل و بود نم الا دام الخ رواه مسلم خطابی و قاضی عیاض گفتند که مراد با شیکلام معج اقتصاد در ماکل است و منع نفس از طلا و آینه یعنی ناخوش کنی بخل و مانند آن از آنچه ضیف است معونت آن و غریز نیست و بعد آن و شامش بکنید در شهوات که مفید دین و مستقیم بدن است و نام نوعی گفته که این مع نفس نخل است که ششمن منافع است و اما اقتصاد در طعام و شرک شهوات معلوم است از احادیث دیگر و قواعد دیگر و این تمیم گفته که این شامست بر نخل بسبب مقتضای حال حاضر تفصیل است و در این باره ناخورد شامی دیگر چنانکه بعضی گمان برده اند و در حدیث آنست که آنحضرت در آمدن می بر اهل خود پس و پیش آوردند زمان خشکی پس فرمود آیا نخل خشک

نیست نزد شما گفتند نیست نزد ما نخورش مگر خلی پس فرمود نم الا دام الخ و مقصود آنست که اکمل خبز یا دام  
 از اسباب حفظ صحت است که اصلاح میکند خبز را و طایم میگرداند برای حفظ صحت بخلاف مقصد بر کبک  
 و وینت درین تفصیل خلی برین و لیم و عسل مرفق و اگر حاضر میشد لیم با لیم اولی میبود بدست پس گفتن  
 آنحضرت این قول را برای جبر آنکسا فاش خوش کردن و لهاسی ایشان است نه برای تفصیل وی بر سایر  
 ادما و میخورد آنحضرت از فواکه بلد خود در وقت رسیدن آن و پرنیز نیکو دازان و صاحب است به یگو درین  
 از اکبر اسباب حفظ صحت است زیرا که پروردگار تعالی گردانیده است بکلت خود در شهرهای ایوب های که تنفع  
 میشود اهل آن بدان در وقتش پس میباشد تناول آن از اسباب صحت و عافیت ایشان ولی نیاز میگرداند  
 از استعمال بسیاری از ادویه و کم کسی باشد که پرنیز کند و آنچه از نماید از فواکه بلد خود از جهت ترس بیماری و  
 ضعف مگر آنکه وی بیمارترین مردم و ضعیف تر و در ترین مردم است از صحت و قوت پس هر که نخورد آن را  
 و قشش بر وجهی که باید خورد باشد آنرا و ای نافع انتی و منقول است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت  
 دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که میخورد و جنب بطریق خوط و منعی خوط آنست که بنده خوشه را در دهان  
 بگیرد و دانه های آنرا بدین و بیرون آرد و شلخ آنرا برهنه از دانه ها و متعارف گرفتن دانه بدست و انداختن آن  
 در دهان است و بعضی گفته اند که اصل نیست مزیندیش را و در بعضی روایات خصوصاً آمده بصدا و سهل بل طابرو  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بصل نخورده و امت را از آن نمی هم مکرده فرمود هر که نخورد باید که در سجده نشاند  
 و مجامع دیگر را نیز قیاس کرده اند بر آن و روایت کرده است بود او و از عائشه رضی الله عنهما که آنرا طعامی که  
 خورد آنحضرت طعامی بود که در وی بصل بود و ظاهر آنرا برای اثبات و تاکید جوار نخورده یا پنجه بود و امانت  
 کرده شد بوی آن و کراهت در طعام اوست و در آنچه بوی آید و در اندت که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 در بدار بخت در خانه ابو ایوب انصاری بود و طعامها پیش آنحضرت می آوردند که در آن ازین بصل را نکند  
 میبود خود نمی خورد و بیاران میفرستاد و حکم پرنیز همین است بلکه غلیظ از آن و نووی گفته که اختلاف کرده اند  
 علما در حکم صوم و بصل و کثرت در حق آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس بعضی گفته اند که حرام بود بوی واضح  
 آنست که مکره بود کراهت تزیینی نه تحریمی از جهت عموم قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لا در جواب قول  
 صحابه ارام بی و کنسکه قابل است بجزمت میگویند معنی آنست که حرام نیست بر شما و الله اعلم و صاحب است  
 گفته اند بجهت در محبت مساوی بود آنوقت وی صلی الله علیه و آله و سلم و تنگ نهم و بصل و مکره داشتن

چیزی که مکروه داشته است آنحضرت آنرا نیز که از اوصاف محب صادق آنست که محبت دارد چیزی را که دوست  
 دارد و محبوب وی و مکروه و دلد چیزی را که مکروه دارد و محبوب وی صدق ما قال رحمه الله و گاهی نظر بر مهربانی  
 و عنایت آنحضرت که در ترفیع اباحت می افتد بحکم ان الله يحب ان یوقی عرأمة  
 هر کتاب آن واقع میشود آن چیزی دیگر است معالده و در بعضی روایات آمده که یکبار سی آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم و علی رضی الله عنه در جای دور افتاده بودند و گرسنه شدند خود را بر وی دادند تا آب دهند چنان  
 مردی را وی بزرگداشت پیش ایشان آورد آنحضرت نان خود را داد که در کف دست علی رضی الله عنه و او که از آن  
 تاریخ الدینیه و وصل و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که اکل میکرد و لبه انگشت ابهام و سیاه و وسطی  
 رواه الترمذی فی الشماکلی زیرا که اکل یک انگشت ابهام و سیاه و وسطی رواه الترمذی فی الشماکلی زیرا که  
 اکل یک انگشت و دو انگشت اکل مشکب آنست و نیز لذت نمی یابد بدان اکل و سیر نمیکرد و اندک بعد از  
 زمان طویل و اکل نجسه خالی از نشان شره و عرص نیست و صاحب مواهب حدیثی در سل آورده که آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم پنج انگشت خورده است و جمع کرده است بیان این حدیث متقدم که در اکل سه انگشت  
 آمده است باختلاف احوال و اوقات و بعد از اکل می لیسند انگشتان را پیش از آنکه مسح کند بمسح و در بعضی روایات  
 امر واقع شده بلحق اصابع و صفحه و آمده که صحفه استغفار میکند ملاحظ خود را در تعلیل لعق واقع شده که  
 دریافت نمی شود که برکت در کدام جزو طعام است و شرط نیست و در لغتی که در اصابع در دهان و لیسیدن  
 آنها بزبان یا باطن شفت کافی است و در بعضی اوقات می لیسند انگشتان را بعضی اطفال و خادمان را و  
 لعق و اصابع در انشای اکل مکروه است و در اکل از آنچه ساقط شده از خوان یا قصه نیز ثواب آمده و  
 در بعضی روایات آمده که در وی امر است از خوردن برص و جذام و صرف کرده میشود از اولاد وی لعق  
 و عاقبت داده شود در ایشان و دلیلی از طریق رشید که از خلفای عباسیه است از ابای خود از این مجلس  
 آورده که هر که بخورد از آنکه ساقط شده از مائه بر ایند اولاد وی صبیح الوبه و نفی کرده شود از وی قور و ابتلاخ  
 درین امور از اهل تکبیر صورت نیند و اگر استقدر دارند و اگر بحقیقت نگرند هیچ جای استقدر نیست اگر  
 چنان طعام است که خورده است به اس اصابع و لعق قصه چراستقدر گردد مخصوصاً وقتی که نشنود  
 که فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بحقیقت هر که استقدر کند چیزی را که منسوب است بان سر و  
 عاید بروی چیزی خلیف نمود باندن ذلک صاحب مواهب از بندگی نقل کرده است که گفت آدمی را

بیک

بیک

میکند وی در آنجا صبح خور و در دهن خود و ذلک میکند و نمازها را و باطن نم را و هیچکس آنهاست قدر نمی کند و پاره  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که خورد مشک و میگفت من بنده ام می نشینم چنانکه می نشینند بنده و میخوم  
 چنانکه بنور بنده و در تفسیر انکار اختلاف کرده اند قاضی عیاض که از محققین شراح حدیث است در شفا  
 گفته است که مراد با انکار تکلیف و تقدیر است برای اکل آنچه ترویج و مانند آن از آن جلساتی که اعماد و کتف و کتف  
 جالس بر چیزی که زیر خود انداخته است و جالسین بین بیست است و عاید میکند کثرت اکل او و اشکبار میکند از آن  
 و جلوس آنحضرت مانند جلوس کسی بود که گویا همین ساعت خواهد برخاست بطریق افعال و گفته است که میت  
 یعنی حدیث در انکار امیل یکجانب نزد محققین اتمی کلام القاضی و مراد با قائل است که چه پانزدهمین خود را  
 بر زمین و ایستاده دارد و سابقین را و مستند باشد به پشت خود و اینست که منی حده است و در نماز و صاحب مواهب  
 میگوید که حکایت کرده است همین معنی را که تفسیر کرده است قاضی عیاض انکار ابدان در احوال از خطابی  
 که از آن شراح حدیث معتد علیه ایشان است و گفته است خطابی مخالفت کرده است اکثر مردم را که ایشان  
 تفسیر کرده اند انکار امیل با حدیث باین معنی گفته است خطابی گمان میسرند علمه که متکلی یعنی خوردن بر یکجانب  
 خود و نه اینچنین است بلکه متکلی یعنی معتد بر وطنی که در تحت اوست اتمی و انکار امیل یکجانب نیز تفسیر  
 کرده اند و این جرمی جرم کرده است بآن و بعضی گفته اند که انکار اعماد بر چیزی چنانکه دیوار و دیوار و دیوار  
 آن و بعضی گفته اند اعماد بر دست چپ از زمین و در بعضی احادیث نهی ازین صریحاً نیز آمده است و این اثر  
 و در نهایت گفته که کسی که تفسیر کرده است انکار امیل بر احد الثقیین تاویل کرده است آنرا بر مذہب طلب این  
 قیم گفته که این ضرر میکند با کل زیرا که منع میکند مجرمی طبعی طعام را از میت خود و مانع می آید از سرعت نفوذ  
 طعام بعهده وی پس بعهده را و مستحکم نشود و می مرغذار او نیز میل میکند سعه و نمی ایستد و نیز سعه غذا  
 بسوی وی بسهولت و اما اعماد بر شکی پس آن جلوس جایزه است که منافعی طریق جوید دست و از جهت  
 فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اکل کما یا اکل العبد و بعضی گفته اند که این حکم نفی اکل تنگنا از جهات نص  
 حضرت نبویت صلی الله علیه و آله و سلم و حق آنست که عام است نم اگر عارضی باشد که ممکن نباشد رعایت  
 این ادب آن چیزی دیگر است و انصر و راجع المخطورات و صاحب سفر السعاده گفته که انکار بر بیخ  
 نوع است و همه این بیات را که ذکر کرده شد حد کرده است و صاحب مواهب گفته که چون ثابت شد که میت  
 انکار با بودن او خلاف اولی پس سنج و صفت جلوس برای اکل آنست که بر روزانوشیند بر پشت هر دو کتف

باید تا جود کند پاشی باست ما و بنشیند بر پاشی چپ و ذکر کرده است ابن قیم که می نهاد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بطن قدم بسری را بر ظهر بینی بجهت تواضع و تادب و گفته که این بیت انفع و افضل هیات اکل است زیرا که احضار همه بر وضع طبیعی خودی باشد که پیدا کرده است خدا تعالی و چون می نهاد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را در طعام تسبیح میگردانید و افضل آنست که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و اگر بگوید بسم الله کفایت میکند و حاصل میشود سنت در آخر طعام هر میگفت خدای عزوجل را و صیغه های حمد متعدد و ثواب است و بس است این مقدار که بگوید الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا و جعلنا من المسلمین فی این عانیر

بصحت رسیده است که میفرمود اللهم اطعمت و سقیت و ما قفیت و ما قفیت و هدیت و احضت فلک الحمد علی ما اعطیت و میخورد آنحضرت بین و در میگردانید و فرمان فرمود یا غلام سم الله و کن بمنک و مما ینک و حمل کرده اند بعضی از شافیه بر این بزرگ و صواب آنست که واجب است از جهت ورود و جدید ترک آن چنانکه در صحیح مسلم آمده که آنحضرت دید مردی را که میخورد بشمال خود پس فرمود کل بمنک گفت از دلا استطیع فرمود استطعت پس نتوانست برداشت دست را بجانب من خود و بعضی استدلال کرده اند بزرگ بقریه قول آنحضرت و کل مما ینک و خوردن از مما ینک واجب نیست و جواب داده اند که آن واجبست و تارک آن عاصی و اثم است بعد از علم منی و بعضی گفته اند که اگر طعام بون و احداث تعدی نکند مگر با بی خود را و اگر اهلان متعدد است مثل فواکه و غیره جائز است و حدیثی هم درین باب روایت میکند و آن حدیث ضعیف است که ذاقیل اگر گفته شود که سابقا گذشت که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قبیح میگردد ما را از جوال قصه و این معارض حدیث اکل مما ینک است جوابش آنکه نهی ازان بر تقدیر است که مصاحب اضنی نباشد و از حضرت کسبت که راضی نباشد بعضی گفته که آن در خوردن تنها بود و ظاهر آنست که انس با وی بود و اعلم و آنحضرت می شست دست را پیش از طعام و بعد از وی و فرمود یرکه الطعام فی الوضوء قبله الوضوء بعد و در حدیث دیگر آمده است که نزدیک گردانیده شد آنحضرت طعام پس گفتند صحابه آیا آب بیاریم ترا که وضو کنی و فرمود ما منوریم بوضو مگر وقتی که بایستم برای نماز را و آنها وضو شستند و در آن حدیث دست شستن است که وضو کنوی است بمعنی نظافت و میخورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گرم را با آن از ابی هریره که نزد آنحضرت طعامی آوردند و در صحیفه که میجوید پس فرمود آنحضرت خدا تعالی نه فرمود دست ما را بپوشد آنش و در حدیث انس آمده است که آنحضرت کرده میداشت داغ کردن را و طعام گرم

و میفرمود بخورد طعام سردی که در وی برکت است و نیست در طعام گرم برکت و از آنجا آمده که چون آن طعام  
 میشد نزد وی طعام گرم میپوشید آنرا تا آنکه میرفت جوش او و گفت که شنیده ام از آنحضرت که طعام سرد  
 اعظم برکت وی و بود در آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم قدمی از خشب مغییب ببرد و گفت انس  
 نوشتانیده ام آنحضرت را باین قدح آب و چند وعسل و جز این همه ششروبات را و نزد بخاری از حدیث  
 عاصم احوال آمده که گفت دیدم قدح آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم نزد انس و خورد و در وی آب  
 در راه یافته بود وی شکست که پس مسلسل گردانید او را انس بغضه و آن قدمی بود جید عریض از چوب نضاً  
 بضم نون و ضا و سجه خالص از چوب و از هر چیز گفته اند که از شجر اشل بود و لون او مایل بصفرت بود و گفت  
 ابن سیرین بود در وی حلقه از امن پس خواست انس که بگرداند بجای آن حلقه از ذهب یا فضه پس آنرا  
 او را از آن ابو طلحه و گفت نمیرسد چیزی را که ساخته است آنرا رسول خدا و امام ابو جده السید بخاری آورده اند که  
 گفت دیدم این قدح را بجزیره و خوردم در وی آب و خریدم شد آنرا از اولاد نصر بن انس بشتصد هزار درهم  
 کزانی الموابه و بخورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر خوان هرگز و خوردن آن شک و لیکن خورد بر سفره  
 و آن از چرم پابرک بود الا ان متعارف در جرین از برکت خزمت و در موابه از کتاب همی نقل کرده که بعضی  
 اطبا گفته اند که هر که خواهد حفظ صحت بعد از عشاء ششی کند مقدار صد گام و خواب نکند عقب آن که حضرت  
 و نماز گردون بعد از اکل آسان میگردد و هضم را و وصل و اما شرب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس  
 تحقیق دوست میداشت آب شیرین سرد را وی آوردند صحابه رضی الله عنهم اجمعین برای وی از بیرون  
 بضم سین مهله و سکون قاف چشمه است که میان وی و مدینه و در فده راه است سی و شش میل و استعدا  
 آب منافی زهد نیست و داخل ترفه مذموم فی و چگونه باشد چنین حال آنکه کرده است اگر اسید آنرا بدین صلی الله  
 علیه و آله و سلم و نیاوه بران از طبیب آن بهنگ و بگللاب داخل ترفه و تنعم است و از آنجا مالک کریمت  
 منقول است که اسراف است و نیست در شرب آب شکر فضیلت و سود نیز همین حکم دارد و منقول است از  
 یکی با کبر که گفت با لیز خوامی پس کرم من سرد کرده بخور آب را زیرا که آب سردی بر آرد و تکرار از میانه علی بپزند  
 و آنرا در آنچه گوئی کتاب بر ویار نهاده بود تا سرد گردد پس رسید آفتاب بر آن و بر نه داشت و هم هم با گرم  
 خود گفت نخواهم که برای لذت نفس خود بر دارم گفت ای پسر که آنرا در طعام حال است متابعت هر آ  
 نیامد گفت آنرا از آن نزد سری سحلی است رحمة الله و آورده اند آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت

از این جهت

صباح آرزو شمان میفرمود و چون ساعتی چند برای میگذشت و جوی پیدا میشد تناول میکرد و چیزی نماند  
 آنچه حاضر بود از طعام و صاحب و صاحب از این قیم فک کرده است که گفت که درین خط صحت است که راه نماند  
 بان مگر افاضل اطباء زیرا که شرب غسل و لغو آن برناشان از آن میکنند بفرموده میشود عمل معده را و جلا میدهد  
 از وجهت او را و دفع میکند فضلات او را و گرم میگرداند معده را با تعادل و یکشاید بند بار او آب سرد و طب  
 بدو است قح میکند حرارت را و خط میکند صحت بدن را و بعضی گفته اند که آنچه در حدیث عائشه واقع شده است  
 که آنحضرت دوست میداشت آب شیرین سرد را در او بدان این آب سرد و فروغ غسل است یا قح تر و زیب  
 و نیند است و دوروی نفع عظیم است و از ویاد وقت و روش ساختن قح و میدانت که تر از زیب را گفته  
 و آب باغچه نگاه دارند آب شیرین شود پس اگر کید و رزق نگاه دارند تا با شیرینی لب گزیدگی پیدا کرد چندان است  
 و اگر با فضل نخورد قح گویند و اگر کروز و رزق بایستد بنید و این حلال است و وضو بوی جائز است و منزه  
 غنی و اگر بسیار است و تند و تیز گردد مکره و اگر کف اندازد حرام و غیر است و آنحضرت دوست میداشت لبین یا  
 و میفرمود هیچ چیزی نیست که کفایت کند از طعام و شراب و کار هر دو کند مگر لبین و بعد از خوردن طعام میخورد  
 و غذا نمیخورد و بعد از لبین میفرمود و زود نماند و تیز فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که سه چیز اند که اگر  
 یکی بعد رو نباید کرد لبین و ساده و دهن و در حدیث دیگر طیب واقع شده است بجای دهنی که فرد متعارف  
 نماند و میخورد گاهی شیر خالص و گاهی آینه آب سرد زیرا که شیر زرد و دوشیدن گرم میباشد و آن بلا و وفا  
 گرم اند پس مشک است گرمی شیر سردی آب و تواند که شیر سرد در مزاج لطیف آنحضرت مناسب موافق تری باشد  
 و این مسکین باین حال برین سوال است انشاء الله تعالی بیکت این موافقت سعادتی نصیب گردد و در حدیث  
 بخاری از جابر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آمد در بستان یکی از انصار و با آنحضرت صحابی  
 بود در او را و در او آبی آمده که ابو بکر صدیق بود رضی الله عنه فاق انصاری آب میگردانید در بستان خود پس  
 آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم که اگر نرود تو آبی باشد که شب کرده باشد در مشک کنه یعنی سرد باشد یا اگر  
 نه که بکنم یعنی آب منهدول نخوریم که میرو پس گفت انصاری آبی نرود من آبی هست که شب کرده است  
 مشک که پس رفت در محلیس باور بخت آب صدق و دوشید بران از گو سفندی که در خانه داشت پس  
 خورد آنحضرت آن آب را و لیکن باید دانست که آب از جمع خوردن بهین است چنانکه چار پانها خورد و در  
 حدیث گفته اند که هر که با آب بدست خوردند نه بهین گو یا که ایشان عمل بر حقیقت کرم مناسب

بعلوم مقام و رفعت درجه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیدار باشد و هیچ بیدار نیست از کتفها سی آن  
 سرد و شاید که در خوردن باین روش ذوقی بهم یافته باشد و الله اعلم و این فقیر در صحبت یکی از صلی سی وقت  
 که بر علم حدیث اطلاعی داشته رحمه الله علیه بود و همین طور در باغی آب در جدول میرفت آن عزیز گریه کرد  
 و آب خورد و در آنوقت بر حقیقت حال اطلاعی حاصل نشد آخر بعد از طلوع برین حدیث جابر معلوم شد که این فعل  
 از آن عزیز بقصد اتباع بود و آنحضرت آب بر طعام نمیخورد که معنی است و تا طعام با نهضام نیارد آب نباید خورد  
 و آب نشسته میخورد و عادت شریف برین بود راه مسلم و در روایتی از مسلم آمده که نهی کرد آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم از ایستاده آب خوردن و هم در روایتی از مسلم از ابی هریره آمده که باید که آب نخورد یکی از شما ایستاده  
 و اگر خورد بفراموشی قی کند و بیرون نهد از آب را از شکم و در صحیحین از حدیث ابن عباس آمده رضی الله عنهما که گفت  
 اندوم نزد آنحضرت دلوئی از آب ز فرم پس خورد آنحضرت از ایستاده و در حدیث علی مرتضی رضی الله عنه  
 آمده که وضو کرد پس با ایستاد و خورد بقیه آب وضو را و گفت مردم کپوره می پندارند ایستاده آب خوردن را و  
 من خیمه خدارا دیدم که کرد چنانکه من کردم و این حدیث همه صحیح است و صحیح بیان آنها آنست که شرب قائما  
 مکروه است که ایهت تفسیری و فعل آنحضرت برای بیان جواز بود و جاز است شرب را کردن فعل مکروه با  
 بیان جواز که واجبست بروی و نسبت بوسی مکروه نیست و امر یا استعا محمول است بر مذاب و استحباب پس  
 هر که ایستاده نخورد مستحب است در او که قی کند بجهت این حدیث صحیح صحیح خواه بنیان خورد یا عمدا و در حدیث  
 تخصیص مستان برای اشارت است بلکه ترک اولی و افضل بعد از مؤمن چون واقع شود که اقا لولو  
 مالکیه بر آنست که لا باس بالشرب قائما و استدلال کرده است بحدیث جبرین مطعم که گفت دیدم ابو بکر صدیق  
 را رضی الله عنه که میخورد آب را ایستاده و لمام مالک گفته است که رسیده است مرا از عمر و عثمان و علی رضی  
 الله عنهم که ایشان میخوردند آب ایستاده و جواب میدهند از حدیث ابی هریره بلکه عبدالله حق که از ائمه حدیث  
 است گفته است که اسناد این حدیث ضعیفست و بعضی گفته اند که شرب قائما مخصوص با ب وضو و زیم است  
 و بعضی از علما گفته اند که شامککه نهی متصرف و توجیه کیست است که آورد آبی برای یا بان خود و ببادرت  
 کرد بخوردن آن پیش از ایشان بر وجه استبعاد و بیرون آمدن از قاعده ساقی القوم آخر هم شرط است  
 و عمل برین وجه محض احتیالی است که بر اینگونه از ایشان آزاد دلالت نیست عبارت حدیث را بران وضو آب  
 آنست که احادیث شرب قائما دلالت بر اصل جواز دارد و احادیث نهی بر استحباب شرط قائما و اولی و



و فصل شرب تا حد است و از کلام بعضی شریح چنان ظاهر میشود که نهی از شرب قایا یعنی بر قوا حد طیبه است  
 که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از رعایت میکرد و بیان اربشاد می نمود و مقتضای این کلام آنست که احتیاطاً  
 بدان بکنند و اگر ایام آنجا ممنوع نباشد و الله اعلم و بعضی گفته اند که قول باسقام و قوت بر این بریده است و  
 حدیث مسلم از ابی هریره که ذکر کرده شد صریح نیست در رفع بلکه ظاهر در وقف است و الله اعلم و نزد امام احمد  
 از ابی هریره آمد که وی رضی الله عنه دید روی که آب می خورد و ایستاده پس گفت فی کن این آیت را گفت مردی  
 چه می گفت ابو هریره خوش داری که بخورد آب با تو که گفت خوش ندارم گفت تحقیق آب خورد با تو کسیکه بر  
 از گریه است که شیطان است و بود آنحضرت که می خورد آب را بسه دم و می فرمود که این شراب سازنده تر و گوارا  
 تر و شفا بخشنده تر است و قند را از دهن مبارک جدا میکرد و دم می زد و از دم زدن در قند نهی میکرد  
 و چون نزدیک میگرد و اندر دهن نفس تسخیه میکرد و چون جدا میکرد حد می فرمود میگرد این را سه بار و او  
 که در دم اول گوید الحمد لله و در دم دوم الحمد لله و در دم سوم الحمد لله و در دم چهارم الحمد لله و در دم پنجم الحمد لله  
 از شرب این دعای تر شفا است الحمد لله الذی جعله عذاباً قراناً بر حمة و لم یجعل له اجاباً یذون بنا و ینزله است  
 که فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمیکند آب را یکدنی و در کشید در کشیدنی و ازین حدیث معلوم  
 میشود که بجلی کوزه بیافند در دهن گرفتن چنانکه بعضی میگویند منوعست زیرا که مص بلب من باشد و لیکن جای  
 داشتن و بلند تر از دهن گردن نیز موافق معنی نفس نیست و آنحضرت مکرر عرض میکرد طعام را بر همانان خود بجا  
 نوشانیدن شخصی را شیره و هر بار میفرمود اشرب اشرب تا آنکه گفت آن شخص سوگند بخدای که فرستاده است ترا  
 سخن که دیگر جای نمانده است از بدواه البخاری و چون می خورد با قومی می بود آن قوم از روی اکل یعنی داخل  
 نمیشد و در آن موافقت میکرد با ایشان و حدیث آمده است که چون نمانده شود مانده پس باید که بر نخیزد  
 و دست باز کند و از طعام اگر چه سیر شود تا طبع نشود قوم زیرا که این نخل میگرداند همیشه لبوا و شاید که  
 باقی مانده باشد و او را حاجتی بطعام و اگر کسی آنحضرت را می خواند بطعام و معافی می بود شخصی دره بنال  
 می افتاد و اعلام میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میزد از او میگفت این شخص تابع شده است ما را  
 خواهی برگرداند حدیث و فیلیه شدن خاوران و تابان یا انکار و معتدایان آمده است و بجز آنست  
 این حدیث آنست که صاحب خانه را اعلام کند ما استجارت خواهد زدنی و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 طعام می خورد نیز قومی بیرون نمی افتاد دعای میکرد بر او ایشان میگفت اللهم بارک لهم فی اذنهم

بیت

و در ختم و وصل نوح دوم در لباس آن حضرت عادت شریف در لباس توسع و ترک تکلف بود یعنی هر چه  
میافت میپوشید و تنگ نمی گرفت همچنین با اقتصار بر صفت معین و طلب نفس خالی و نه غنیس رضی و تکلف  
نمیکرد و هر چه موجود و میسر میشد میپوشید و اقتصار میکرد بر آنچه داعی بود ضرورت وی و غالب احوال کس او  
ورود از درشت می بود و پشمینه میپوشید و آورده باند که بود مرا آنحضرت را کسار لید میزند کرده شده که میپوشید  
و میفرمود خست من مگر بنده میپوشم چنانکه بندگان میپوشند راه ایشان و اگر گاهی لباس غنیس گران بها که  
ملوک عجم اهدا و ارسال می نمودند بقصد استعالت خاطر ایشان میپوشید زود یکشاید از بدن شریف وی بجشید و بر  
مردم قسمت میکرد و نزد انصاف و نظر جلوه بیت بهادات در ملابس و تزین بدان از خصال اهل شرف و  
جلالت نیست بلکه از سمات و صفات نسا است محمود تفاوت و لطافت ثوبت و توسط و جنس که لباس ایشان  
غزیران باشد و مستطروت بود و در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله  
و سلم فرمود از جمله کرامت مومن نزد خدا عزوجل تفاوت ثوب و رضا بیشتر است و آنحضرت مکره میداشت  
جامه چرمین را وقتی مدی را دید که بود بر روی جامه چرمین فرمود این مرد چیزی ندارد که بدان جامه پاکیزه  
سازد و دید شخصی را از ولیده موتی چرمین جامه بد است فرمود گاهی می آید یکی از شاگویا شیطان است  
و تکلف و بهالغ در تزین نیز خوش نیداشت در سفر السعاده میگوید که عادت شریف در لباس ترک تکلف  
بود و مردم بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم و فرقه شدند بعضی بهالغ کردند در تزین و تجمل و جامه های  
پوشیدن گرفتند و تشید شدند بدان و بعضی التزام کردند پوشیدن جامه های درشت زبون خسیس او و مقید  
شدند بدان و این هر دو روش خلاف طریقه نبوی است و توسط و عدم تقید و تکلف محمود است در هر حال  
و تنگ نیست که سیرت سلف و عادت علما و زهاد و عباد ایشان بنیاد است ثبات بود و احادیث هم  
در مع آن و ترغیب در آن نیز وارد یافته و آمده است البذاه من الایمان و در باب تجمل و تحسین بیت  
و تطییف ثبات نیز واقع شده و چون آنحضرت دم تکبیر و خیلا کرد و گفتند یا رسول الله در دوست میداد  
که جامه وی نیک باشد و نعلین حسن بود فرمود آنحضرت ان الله جمیل یحب الجمال الکیبر علی الحق یعنی  
تجمل و تحسین در لباس و هیئت مستلزم است که هیئت که خدا و سر کشی کردن بحق است و در حدیث دیگر  
آمده که ان الله تطییف یحب النطاقه یکی از صحابه میگوید که دیدم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود  
بر من جامه و نعل ایاهست ترا چیزی از مال گفتم نعم داده است مرا خدا تعالی از نعمتها و اموال او شکر کن

و گویند آن سرخوردن ظاهر کن نعمت خدا و کرامت او را بر تو یعنی جامها هم مناسب حال خناب پوش  
و شکر نعمت خدا کن و در روایت دیگر آمده که چون داده است ترا خدا تعالی مال باید که دیده شود اثر نعمت  
خدا و کرامت و تعالی بر تو و دیده پریشان و در لینه موسی بر او بود چیزی نمی باید این شخص که تسکین کند  
بدان سرخورد و دید روی که بروی جامهاست چرکین در تکین فرمود نمی باید این چیزی که بشود بدان  
جامه خود را و آمده است که خدا دوست میدارد که بیند اثر نعمت را بر بنده خود پس اینجامال ظاهر موجب  
شکر نعمت است که جمال باطن است و لباس القوی اشارت بانست قال الله سبحانه یا بنی آدم قد  
ازین علیکم لباسیوارسی سواکم در ایشا و لباس القوی ذلک غیر پس آدمی را باید که ظاهر و باطن خود  
را ظاهر و لطیف و لطیف وارد و قلب و لسان را بجلیه اخلاص و صدق آراسته و جوان بزور طاعت  
و نظافت پیراسته و از بیجا است امر تطهیر بدن از آنجاس و احداث و علق شور که ربه و حمان و تعلیم لطاف  
و علق خانه وارد شده است بدان سنت و آنرا فطرت خوانند یعنی سنن انبیا سابق و عاقل کار در دنیا با  
بر نیت است اگر پوشیدن لباس فاخر برای نفسانیت و رعوت و کبر و فزنیار و اظهار جاه جلال و در  
و شوکت نفس و تقوی بر فقر و کسوت قلوب ایشان میکند موم و مستقیم است چنانچه در شان مناقان  
آمده است و از اینجهم فحکما جامهم و این اشارت است بحديث ان الله لا یظن الی صورکم و اموالکم  
و اما یظن الی قلوبکم و اعمالکم چنانکه در مواهب از حدیث مسلم آمده و در بعضی روایات آمده ان الله لا یظن  
لا صورکم و اعمالکم و لکن یظن الی قلوبکم و نیالکم و اگر به نیت اظهار نعمت و شوکت علم و عزت دین و جمال و  
حال و نیت امر دین باشد مدوح و چندین از علل و جهاد لباس حسن جامه نفس پوشیدند و نیت ایشان  
و ان صالح بود چنانکه آنحضرت برای و فرج بل می نمود و برای جمع و ایجاد نیر جامها جدا می داشت و گفته اند  
که این نظیر لباس الت جرب برای قتال بود و پوشیدن مریدان اظهار خیار و کرد و در ان است که متضمن  
اطلاک الله و نصر الدین و غلیظ اعدا دین است و بعضی برای آن لباس نفس پوشیدند تا اظهار غنا  
و ثروت کنند و قلوب ساکنان ایشان روی آند و متوجه شوند و مثل این تفصیل در لباس دون و محقر نیز بود  
اگر به نیت نخل و نیت یا اظهار فقر و طمع در مال موم کنند موم و اگر به نیت زهد و عدم رنجت در مساع دنیا  
و نیت آن که نیت باشد بود محمود و آنکه ازین هر دو قصد نیت خالی بودند محمود خواهد بودند موم گذاشتی انما  
و ظاهر آنست که این قسم از دائره اباحت بیرون نخواهد بود بلکه در تمام اقسام سخن در فضیلت و استجاب

و زینت تو نیست نه اصل اباحت و در مواهب لایحه کلامی می آید بطریق سوال دیگر در شک نیست که سیرت  
سلف اصل بجز اذیت نیست و نشانت لباس بود پس صحبت سال صوفیه شاذلیه که تخیل میکند در ملائیس و  
آراسته و سیراسته میدارند خود را و حال آنکه طریقه ایشان اقتدا به سنت و طریقه سلف صالح است و جواب میگوید  
اینچه نقل میکند از بعضی مشایخ عارفان کلامی جامع و مفید و فاضل که سلف صالح چون یا قنذ اهل غفلت و  
مشغولان بدینان را منتهک در زینت ظاهر و مغفرت بتابع دنیا و مملکت بران مخالفت نمودند ایشان را بقصد  
اطهار عقارت چیزی که تحقیق کرده است آنرا حق سبحانه و تعظیم میدارند و اما غافلان و استغناء از آنچه حق تعالی  
اند بدان اهل غفلت و زهد و نفرت از آنچه رغبت کرده اند ایشان در آن شکر گذاری این نیست گوارا و دولت  
همین و چون گذشت برین حال زمان دراز و راه یافت فسادت بنیان انجمنی و درک این حقیقت و راه یافت غفلت  
از راه دیگر و گرفتار بعضی مردم در نشانت و بناوت هیت را حیل و تحصیل دنیا و منگیس شد امر و گشت آنچه طریقه دیگر  
و بنا بود و وسیله تحصیل آن ترک کرده بعضی معتقدین از اهل صفوت چنانکه شایخ شاذلیه و هر که میرود از پی ایشان  
و سلوک میکنند بر مذاهب ایشان نشانت لباس و بناوت هیت را و دانستند این را موافقت سلف نه مخالفت  
ایشان نظار بخینه و حکمت اگر چه در نظر ظاهر بنیان مخالفت نماید و تحقیق ارشاد و کرواتا و ابوالحسن شاذلی که نقطه  
و رئیس سلسله شاذلیه است هر کس را از اهل نشانت که انکار کرد بروی جمال هیت و تحمل لباس گفت یا نه این  
هیت من و لباس من میگوید بزبان حال الحمد لله شکر خدا که مستغنی گردانیدم از خلق و هیت و لباس تو  
میگوید چه چیز چیزی مرا از دنیا می خود و افعال این دایره بر حکمت و مبنی بر معنی و معرّفن به نیت است اکنون  
بیان لباس شریف و انواع آن و چند وصل بیان کنم و وصل بدانکه بود عمامه شریف آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم بسیار بزرگ و گران کاران بر سر مبارک باری بود و نه صغیر که قاصر بود و از قایه سوزن زرد بود  
آمده است که از چهارده ذراع زیاده نبود و گاهی هفت ذراع بودی و ذراع شریفی یکم است از شریف  
بیان تا بند برقی و آن دو شبر است مقدار هیت و چهار انگشت عدد معروف لا اله الا الله محمد رسول الله و  
بعضی مواضع چنانکه در مساحت عرض ذراع کرمانی نیز اعتبار کرده و آن متعارف هر قومست در هر  
زمانی اما اعتبار آن در اینجا نیز نمیتوان نمود و الله اعلم و گفته اند که اگر قدری زیاده کند بر قدر سه و ده  
کرده میشود و در آن و آنکه در حدیث دیگر آمده است که عمامه عاجز است میان مسلمین و مشرکین عمامه یا قدری  
است چنانکه سیاق حدیث ناظر است در آن و آنحضرت را عمامه بود که آنرا صاحب نام کرده بود و آنرا باب

صلی

کافران و مرکب از نزد وی صلی الله علیه و آله و سلم اسامی بود چنانکه در آن حرکت بسیار و در تحت عامه فلسفه  
 می بود لاطیف یعنی پستایست بسوی ستم نه بلند مثل عاقبت بود و آنحضرت را اطنسوه سفید و آبره است که آنحضرت  
 فرمود صلی علیه المعبود فرق میان ما و مشرکان همانم بر طانس است و این عبارت احتمال دارد یکی آنکه عالم  
 بر طانس می پوشید و ایشان بر طانس می پوشند دوم آنکه ایشان طانس می پوشند بی عالم و مراد منی اول است زیرا  
 که عالم پوشیدن مشرکان مقرر است و الله اعلم و چون عامه می بست مدلی میکرد و راه الترمذی فی الشکلی  
 عن ابن عمر فرمایند کرده مسلم و قدر منی طور ضعیف کفیه یعنی تحقیق را کرده بود و طرف عامه را میان دو شان خود  
 و این را خذبه و ذوابه نیز گویند و این راست عامه می کنند و نیز از ابن عمر آمده رضی الله عنهما که فرمود آنحضرت صلی  
 علیه و آله و سلم در تخم زویر میگرد و میگرد و این پنج دستار را بر سر مبارک در میخلایند یک طرف عامه را و بر یک طرف دیگر  
 را در صبح مسلم از حدیث عمرو بن حریش آمده که گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بر سر و بر وی عامه  
 سوار بود که با کرده بود طرف آنرا میان دو شان خود و از جابر آمده رضی الله عنه که در آنما آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم که را و بود بر وی عامه سیاه و در حدیث جابر ذکر ذوابه نیست و این دلالت دارد که از جابزه و ابه و اطم نبود که آن  
 الموابه بگردد و حدیث بخاری آمده که در آمان سرور روز فتح بر سر مبارک وی منفرود و میگویند که در دخول که  
 کرده ساز جنگ در برداشت و منفرود بر سر مبارک بودند دستار پوشید در هر موطن مناسب آن و بعضی جمع کرده اند  
 میان این دو قول بگفته عامه فوق منفرود و جمع کرده قاضی عیاض با آنکه در اول دخول منفرود برداشت و بعد از  
 مدتی در آن مقرر فرمود عامه سوار بر بست بدلیل قول عمرو بن حریش که خطبه خواند بر وی آنحضرت و بر وی عامه سوار  
 زیرا که خطبه بر سر کعبه بود و بعد از تمام فتح و این احوالی گفته که این اولی و اظهر است و در مجمع از اول و تمام این قصه  
 در خزوه فتح که یاد آنست الله تعالی در حدیث عبدالرحمن بن حوف آمده که گفت عامه بر بست بر سر من رسول خدا  
 پس سعل کرد و پیش رو دست من پس پشت من چنانچه است که ملائکه روز بعد چنین خبر مومنان آمدند که این  
 بسته بودند و گفته اند که اولی مقدار عذبه چهار انگشت است و اکثر آن تا نصف ظهر و زیاده بر آن داخل اسباب است  
 که و ام و کرده است و بجای عذبه تحبیک تیر آمده که در خطبه از جانب بسیار از زیر حگ و ذوق گذرانیده بر جانب  
 همین بخوانند و گفته اند که نعمتی تحبک و سعل کرده است و این بر تقدیری است که آن سنت مکتوبه است و  
 اگر ما در است تشریحی در آن زمان آن ترک اولی فاضل خواهد بود و الله اعلم و بعد از این پیر این شریف آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم تا بعد دست و در آن تریزین مانع میگرد و از سرعت حرکت و بطش مکتوبه تریزین مانع میگرد

و دست دراز کرد هر دو و در هر افعال آنحضرت با وضوح وی صلی الله علیه و آله و سلم معانی و حکم است که در  
 بر طبق عدالت و مناسبت و همچنین بود ذیل قمیص و در او از اردی صلی الله علیه و آله و سلم تا انصاف سگین  
 و نیکدشت از شاکنگ و گویا انصاف بلفظ جمع اشارت است بآنکه حقیقت نصف که وسط حقیقت است شرط نبود  
 و طبری از این خبر آورده که گفت دیدم بر این پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که اسبالم کرده ام از آن خود را پس فرمود  
 آنحضرت یا ابن عمر هر چیزی که لبس کنی در زمین ما از ثبات در آنش رونق است و در حدیث بخاری هر چیزی  
 که پایان تراز شاکنگ است از آن در ناراست و این حکم برای قرانت و زنازا اجازت است اسبالم و تطویل و چون  
 ام سلمه رضی الله عنها این را عرض کرد که پس چه کار کنی از آن یاد رسول الله فرمودار خاکند کیشتر گفت اکنون بنام  
 میشود پائهای ایشان ایشان فرمودار خاکند یک ذراع و زیاده نکند بر آن و این است حکم از ذیل قمیص  
 ایشان و ظاهر آنست که بر زمین کشیدن ذیل در زمان در اجازت باشد و باید دانست که اسبالم مخصوص بازارت  
 بلکه شامل است قمیص را و در او عمامه یا نیز در حدیث ابن عمر آمده و تصریح بدان واقعه که فرمود آنحضرت صلی  
 علیه و آله و سلم اسبالم در بازار و قمیص و عمامه است و هر که بکشد از آن چیزی بطریق رعونت ذکر الحدیث و لکن  
 اکثر در احادیث انار واقعه بود بجهت کثرت وجود اسبالم در آن و بلفظ ثوب مطلق تیر واقع شده و لیکن  
 وجود قمیص خبر در عمامه قضای دارد و در آن اطالت عذبه است از حدیث و در تطویل اکلام چنانکه متداول  
 مجاز شده است نیز داخل این حکم است و صاحب اهل با این قلم نقل میکند که گفته است این استیمنهای  
 زاغ در زمانند افراج و عمامه مثل ابراج که حادث شده است و پندشده است از این پیغمبر خدا صلی الله علیه  
 و آله و سلم و نه هیچ یکی از اصحاب رضی الله عنهم مخالف سنت است و از جنس خیلاست و از بعضی دیگر از علماء نقل  
 کرده که گفته اند پوشیده نیست نزد وی بصیرت استیمنهای و در آن که درین زمانها متعارف شده در وی با آن  
 و اصاحت مال است که نهی خداست و لیکن حادث شده است مردم را اصطلاحی و گفته است در هر دو  
 یا شعاری که شناخته میشوند بدان و هر چه از آن بطریق خیلاست شک نیست در تحریم آن و این نیز بطریق عاد  
 تخم نیست در آن ما دام که خبر ذیل نکند که ممنوع است از ثوب و نقل کرده است قاضی عیاض که است  
 هر چه زیاده باشد بر عادت و به آنچه متداول است در لباس از طول و وسعت آبی و درین اقوال که از علماء  
 نقل کرده شد تصریح است بجهت کراهت این طول و وسعت و لیکن در ابراج لفظ عادت و متداول و متعارف شده  
 گوید چنانچه در آن بیان میکند و از بعضی اکابر عریین شریفین زیاد با الله تعالی و تشریف آفریننده شده است که

میگویند این طریق لباس عرف و شعار نباشد است اگر گنم شناخته نمی شویم و عزت یافت میشود اما سخن صحابہ  
 کہ چہ از این عرف و شعار با سائتہ اند کہ خلاف سنت است و اللہ اعلم و بہر تقدیر ہر چہ واقف شدہ است از عزت  
 و کرامت از اسباب و تطویل آنرا و میزان مفید بقصد خیلاد و کبر و تخرین است و اگر نہ باین قصد باشد چنانکہ دفع  
 برود و عارضہ دیگر داخل این حکم نبود و در حدیث آمدہ است کہ ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ حادث وضع چنین  
 نشستہ بود کہ از روی ہمت در صورت اسباب می نشست و چون از آن نمی واقع شد آنحضرت اطہار کرد  
 کہ حال آنکہ من چنین است چکار کنم فرمود آنحضرت تو از آن نیستی کہ در شان تو خیلاد داشتہ باشد و باید دانست  
 کہ بازار کہ اینجا مذکور است بمعنی تبرک است فاما از آن کہ در عرف ہم است و عرب آنرا سراویل میگویند اختلاف است  
 کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آنرا پوشیدہ است یا نہ پس بعضی علما و جزم کرده اند کہ پوشیدہ و ابو علی موسی  
 در سند خود بسند ضعیف از ابی ہریرہ آورده کہ گفت آدم من بازار را روزی ہمراہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ  
 وسلم پس نشست آنحضرت بکان بزبان پس خرید سرسویلیہ چہار دہم و بود مراہل سوق را و زانی کہ وزن  
 میکرد و راہم پس گفت مرا و را سوختہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برکش و چرب برکش پس گفت زبان این کلمہ  
 نشیندہ ام من از ہیچ کی گفت ابو ہریرہ و ای تو نمی شناسی تو بیخبر خود را پس گذاشت میزان را و چہید بسو  
 دست رسوختہ میخواد کہ بوسد از پس کشید رسوختہ ای دست خود را از وی و گفت ای فلان این را احکم  
 بلوک خود بیکتد من ملک نیستیم من مگر مردی از شما و گرفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سراویل ما  
 گفت ابو ہریرہ خواستم من کہ بردارم فرمود آنحضرت خداوند متعال سراوار تراست ببرد داشتن تلع خود مگر  
 آنکہ ضعیف باشد کہ عاجز آید از برداشتن آن پس یاری دہا و را برادر سلمان گفت ابو ہریرہ گنم را رسول  
 خریدی سراویل را تا پوشی اگر گفت نعم چہوشم در سفر و حضر و بسبب او نذیرا کہ بدستی من با مردم بسترو  
 نمی بنیم چیزی را سائر ترا زوی و روایت کرده اند این را بسیاری از محدثان بسند ضعیف و لیکن خریدن آنرا  
 آنحضرت بصحت رسیده است و در ہدیہ گنہ کہ ظاہر آنست کہ خریدن برای پوشیدن بود روایت کرده شدہ است  
 کہ می پوشید آنحضرت سراویل را و می پوشید صحابہ در زمان آن و با فان وی و اللہ اعلم و بہر تقدیر بہر شیوہ  
 از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قمیص اگر چہ مذکور ہما ہم بسیاری پوشیدہ پوشیدن ہر این را و گنہ  
 میداشت و لذت نشد کہ گفت بود ہر این را سوختہ از خبہ کہ تاہ و ما و کاسین و بود قمیص او اما گنہ تحقیق  
 علی محمد بن و متعارف تار و پارہ است کہ قمیص آنحضرت را چہ بود بر صند شریف دست قمیص

بگویند

اینست و آنچه متعارف اهل دیار اودان النهر و هندوستان است که دو تکه کند بر هر دو طرف کردن در عوف عرب متعارف  
 زنان است و گویا مردان بر سینه است و درین دیار اصطلاح بر عکس اصطلاح آنجا است حکایت یاد دارم  
 کردی در رم شریف با یکی از بندگان هند که گمانی پیراهن او بر روش اهل هند بودشته بودم که یکی از علما  
 عرب پیش ما میگردوی آید و میگوید بی آن یا هند نگاه میکند عرض کرده شد که سیدنا چه می بینید و چه می بینید  
 این در شرم ندارد که لباس نان پوشیده در رم خدا نشسته است روایت از معویه بن قرة از پدرش که گفت اعم  
 پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم دیدم بطی از مدینه تا سابت کنم آنحضرت را و بود گمانی پیراهن او کشاده  
 پس در آورد دست خود را در جیب قمیص آنحضرت پس احساس کردم خاتم نبوة را و او را تری سیوطی میگویی  
 که این حدیث دلالت میکند که قمیص آنحضرت را جیب بود که از او داشت و تو هم کرده کسیکه نیست نزدی علم نیست  
 خلاف آن استی و بود طول ردای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چهار ذراع عرض وی دو ذراع و شبر و  
 از این عر آمده که گفت در آمدم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و بروی ازاری بود که تصدیق میکرد و گفته  
 که آنحضرت را از زاری میگردانند از پیش و بر بیداشت و بلند میکرد و از پس از این عحاس آمده که گفت دیدم رسول خدا  
 را صلی الله علیه و آله وسلم که از زاری لبست زیناف خود پیدای بود ناف وی و دیدم عمر رضی الله عنه که از زاری  
 می لبست فوق سره و مروی است از ابو بروه بن ابو موسی اشعری که گفت بیرون آورد لبسوی با و نمودار  
 عاگشته رضی الله عنهما و او را از زاری او شب برقع و گفت قبض کرده شده است روی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
 و درین دو حساب ما این صفة و گفت اسانبتانی بگردید جبب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نزد عائشه  
 که چون فوت کرد گمانی مگر قسم و ما می شویم آنرا برای بیاران برای طلب شفا و پوشیده است آنحضرت صلی  
 علیه و آله وسلم چه رویه تنگ آستین را چنانکه در وقت وضو دستهای بلندک از آستین با آورد و جبب برین  
 و پشت آفتاب است و این در حالت سفر بود و در سفر جابته تنگ پوشید و روایت کرده است آنها  
 بن لاک که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دوست میباشست و می پوشید جره را کبیر حارمله و فتح موحده و  
 است از سر و کردی همرة است و از جابر بن عمر آمده که گفت دیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم  
 و شهاب تاب و بروی حله عمر بود پس نظر میکردم گاهی لبسوی قر و گاهی لبسوی آنحضرت پس بعد آنحضرت  
 نزد من احسن از قر صلی الله علیه و آله وسلم از برابر بن عازب آمده که گفت دیدم من بیج یکی را و در دایمی چکر  
 را احسن در حله عمر از رسول خدا و دایمی نزد من وی حله عمر احسن از رسول خدا و کبیر حارمله



تشریح میسوی سه دون چه یعنی هم و تشدید میسوی که امام میکند و فرودی آیتا ووش و تحقیق آن در بیان علیه  
 شریف گذشته است و از جا بر آفته که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که پوشید بر نام خود را و عبید بن  
 و جبهه و جمله نام هفت جامه است روا و ندارد و جمله نمی باشد مگر از دو جامه بلبه که استر و در او امر که خطهای سیخ  
 یافته اند چنانکه درین دیار ما الا بحیر می باشد و این از برودینه است مشهور باین اسم جهت نسخ خطوط سرخ  
 در وی و نیست در او بدان سرخ صرف که نهی عنه است لیس آن در صحیح مسلم از ابن عمر آمده که گفت در حدیث  
 صلی الله علیه و آله و سلم برین دو جامه معصوم گفت این لباس کفار است پس پوشش از او از عبد اللین  
 عمر بن العاص آمده که گفت در آدم بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود برین جامه معصوم گفت از کلبا  
 تو این را گفتم ساخته است آنرا برای من اهلین من فرمود بسوزانرا و اشتباه باشد بعضی مردم را از حدیث که  
 لیس عمر جابر باشد این خطاست مراد با عمر اینجا همان است که خطوط امر دارد و همچنین اخضر که در حدیث ابی  
 رمنه واقع شده است که دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که بود بروی دو برد اخضر و در حدیث خطا  
 بن ابی لیلی از پدرش آمده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که طواف میکرد و مخطوب به بود  
 اخضر را بروی است که در وی خطهای سبز است اگر چه در اینجا عمل بر سر صرف نیز احتمال دارد اما متعارف  
 و یاد عرب همان معنی است همچنین اصفر هم معنی آنکه خطهای زرد دارد و بعضی مردم حله نیز معنی جامه افرو  
 نمیده اند آن نیز خطاست تحقیق آنست که مذکور شد و صاحب مواهب از نزدی نقل کرده است اختلاف  
 کرده اند علماء در ثياب معصومین اباحت کرده است آنرا بمسئ از علماء از صحابه و تابعین و من بعد هم گفته  
 است که باین قائل است امام شافعی و ابو حنیفه و مالک رحمه الله علیه و لیکن گفته است مالک لیس غیر  
 معصوم افضل است و ایستی تجویز کرده است پس آن در بیوت و سراها و کرده داشته است در محافل و مسابقات  
 و جمعی گفته اند که کرده است کراهت تشریحی و عمل کرده اند از آنرا برین نیز اگر ثابت شده است که آنحضرت پوشیده  
 حله مراد و باینان معلوم شد و بعضی عمل کرده اند نهی بلکه عمر صحیح با عمره و این نیز تکلف است نیست دلیل  
 بر تخصیص و در مذہب حنفیه نیز اقوال است صحیح آنست که کرده است کراهت تجویزی و جائز است بآن نماند  
 با کراهت و شیخ قاسم غنی که یکی از آنکه حنفیه و متقیان ایشان در مصر بود تحقیق کرده است که کراهت لیس عمر  
 از جهت لون است معصوم باشد یا غیر معصوم صاحب مواهب گفته که بعضی اتفاق کرده است مسئله را در وقت  
 سبزه و گفته که نهی کرده است شافعی مراد از اخضر یعنی جامه مخصوص بزرگواران و اباحت کرده است معصوم را

فته است شافعی که رخصت کردیم و بیس محضر که از جهت آنکه یا تمهید می را که حکایت کند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نهی از آن مگر آنچه گفت علی رضی الله عنه که آنحضرت نهی کرد مراد میگویم نهی کرد شما را و میگوید پیغمبر که تحقیق آمد داشت احادیث که دلالت دارند بر نهی علی العموم و ذکر کردیم حدیث مسلم را که در این باب الکفار و احادیث دیگر را پس گفت اگر میرسد شافعی را این احادیث هر آینه قائل میشد بان پیغمبر ذکر کرد پیغمبر با سند خود بصحت رسیده است از شافعی که گفت و قیاس بصحت رسید حدیث بر خلاف قول من عمل نیند حدیث و برگ دهید قول مرا و گفت یهتی بیعت کرد شافعی منت را در فرغ و گفت آنچه نهی کنیم رو را بهر حال در حضرت وارد میکنم او را که اگر زعفران باشد بشوید آنرا و متابعت او در محضر اولی بود انهمی پس معلوم شد که جامه محضر و زعفران هر دو نهی عنایت و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت نهی کرده از زعفران لیکن مشکلی است که از این عمر آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رنگ کرده است بصفرة و در حدیث دیگر آمده است که رنگ میکرد و جامهای خود را بزعفران پیراهن مبارک خود را و جامه خود را و جامه الیهامیاتی و زعفران بود و در این لفظ آمده که رنگ میکرد و پوشش و زعفران جامهای خود را تا آنکه رنگ میکرد جامه را نیز و همچنین روایت کرده است از حدیث زید بن اسلم و ام سلمه و ابن عمر و لیکن گفته اند که این احادیث معارض نمیشوند احادیث نهی را یا منسوخ اند و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست میداشت جامه سفید را و میپوشید آنرا و میفرمود احسن ثياب جامه سفید است باید که پوشد آنرا از نهیهای شما و کفین گفته در آن دو پا خود را کجای حکیم سیاه نیز میپوشید از عاقبت رضی الله عنهما آمده که گفت بیرون آمد آنحضرت در باد و میبود بر روی سرط موسی سیاه در کبیر سیم و سکون را کسا از خز یا صوف اندام ساخته میشود بوی و در ذکر جامه سفید گذشت که دخل النبی صلی الله علیه و آله که یوم القمع و علیه جامه سودا و لیس بود مستحب است و مذموم حقی نیز همین است و جامه سفید پوشیده و عاقبت طلیس که چهارت است از پوشیدن سر یا در زمانه آن و انما حنن طرفین آن بر کفین پس گفته است ابن قیم جوزی که آن کرده است منقول نیست از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نه صاحب دوی رضی الله عنهما بلکه در حدیث مسلم آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کرد و مجال را در فرمود بیرون می آیند بادی هفتاد هزار بود اصحابان که برایشان طباست و در حدیث رضی الله عنهما جامه را که برایشان طباست پس گفت چه عجب شایسته ایشان بود و خبر و در حدیث ابی داود و حاکم آمده است که من تشبه بقوم فهو منهم و در حدیث ترمذی آمده پس مناسبت تشبه بغيرنا و آنکه در حدیث شریعت

آمده است که آنحضرت بنامه ایو بکر آمده و در غیره مستفیع از جهت ضرورت احتیاج که نشانده گشتی زمانه آنکه قانع عادت  
آنحضرت بود و انتهی و این سخن از ابن قیّم خلاص است که گفته است که نقل کرده شده است از آنحضرت و بجهت ضرورت  
بودن عادت بود زیرا که در حدیث سهل بن سعد ساعدی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسیار بکوفت  
را رواه البیهقی فی شعب الایمان و غیر روایت کرد یعنی در شعب و ابن سعد طبقات از حدیث انس  
ملفظ کان کثیر النقع پس این حدیث و جز این رو میکند قول ابن قیّم را که نقل کرده شده است از آن حضرت که  
پوشیده است قناع را و اما قول او که او نقل کرده شده است از هیچ یکی از صحابه که پوشیده است آنرا این  
نیز روایت است بحدیثی که روایت کرد آنرا حاکم در مستدرک بر شرط شیخین از قره بن کعب که گفت شنیدم رسول خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم که یاد کرد و گفته را و نزدیک نمود آنرا پس گذشت مردی متفجع در پوی پس گفت آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم ایزد در آن روز بر بدی خواهد بود پس ایستادم من تا به بنیم که آن مرد کجاست ناگاه  
عثمان بن عفان بود و سعد بن منصور در بن خود از ابی العلاء آورده که گفت دیدم حسن بن علی را رضی الله  
عنه که نماز میکرد و متفجع بود هر اس خود را بن سعد از سلطان بن المغیره آورده که دیدم حسن را رضی الله  
عنه که می پوشید طبالسه را دور و ابی دیگر آمده که دیدم بر حسن طبالسان اندکی را و آنکه ذکر کرده است این قیّم  
از قصه یهود حافظ بن حجر گفته که استدلال باین در وقتی صحیح است که طبالسه از شاعر یهود باشد و تحقیق بر  
گفته باشد درین از منته پس داخل شد در عموم بیاح و شیخ عزالدین بن عبدالسلام گفته که منته که آن شاعر  
از غیر اهل ضلال شده باشد ترک آن از اضلال بر ورست او بحال و گفته اند که انکار آنس بجهت الوان طبالیسه  
بود که زرد بود و ذکر مذکور در اکثر فی المواهب اللدنیه و از کبار مشایخ و صلحا منقولست که تطلّس میکردند و فی بعضه  
و کان الشیخ عبدالقادر غیلانی و غالباً انکار ابن قیّم آنرا و مبالغه در آن بجهت آنست که آن فعل حضرت شیخ  
بود زیرا که ابن جوزی و اتباع او بانکار این جناب گرفتار بودند تا بصلی الله علیه و آله و سلم و چون بود آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم الطیف ناس پیدا بود نشان آن در بدن شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم  
که چو کین نیگشت جامه وی بمس بدن وی و فی اعتاد در جمله او پیش و فی نشست گس بر جاره بدن  
وی صلی الله علیه و آله و سلم که از جانی الطیف و لیکن شکل میشود این بحدیثی که روایت کرده است احمد  
در سند و ترمذی در تهمل از عاتقه رضی الله عنها و در وقتی که پرسیده شد چه کاری کرد آنحضرت چون بنامه  
فرمود گفت کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فعلی ثوبه و یجلب ثابته و تخصصت نعل بود آنحضرت صلی

علیه وآله وسلم که صحبت از جامه پیش راوی و دوشید شانه خود را و بعد وقت غسل خود را و گفته اند که گفتند که پیش  
 در ثوب شریف وی از کسی دیگر افتاده باشد بی آنکه از بدن لطیف وی پدید شود و ممکن است گفته شود که  
 اطلاق علی اینجا مجاز است از شخص شل منس خاشاک و بعضی شرات صغیر که می افتاده باشد که در بیست  
 علی است یعنی در جامه خود نگاه میکرد و صحبت از او پاک میکرد و شبانه اگر مردم پیش میجویند و در زمین این سگین  
 همین معنی می نشیند و قرار می یابد و الله اعلم بحقیقه الحال علی وجه الکمال و در ماہب باین عبارت می آرد  
 که پیش ایندیکر و او را تعظیم و کبریا صل الله علیه وآله وسلم و این عبارت ظاهر نمی آید او پیش میکند و وجود  
 آنرا و تواند که کنایت از نفی لزوم نفی لازم بود و وصل و از جمله لباس شریف آنحضرت خاتم بود که می پوشید  
 آنرا در محبت از این عمر رضی الله عنهما آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گرفت خاتم را از توره و بود  
 آن خاتم در دست مبارک وی و بعد از وی بود در دست بیکر و عمر و بعد از وی در دست عثمان رضی الله  
 عنهم تا آنکه افتاد در پیرارین بفتح حمزه و کسر و سکون تخانیه نام چاهی است در جانب مسجد قبا و در حدیث  
 ترمذی آمده است که افتاد در پیرارین از دست سعید بن جبیر و قح عین مهله و سکون تخانیه و کسر قاف  
 و سکون تخانیه در آخر سوره نام خادم عثمان است و صحابی است رضی الله عنه و آمده که هر چند خاتم را  
 در آن چاه بستند و آنها را کشیدند و پاک کردند دنیا نقد و گفته اند که گویند در آن خاتم سری بود که انتظام کار خانه  
 ملک طلت که بود بدان بود چنانکه در خاتم سلیمان علیه السلام که بگم شدن آن تفرقه و قور بکاک ایشان راه  
 یافت چنانکه مشهور است و بعد از گم شدن خاتم شریف رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز تفرقه قبا و آنها  
 بظهور آمد که ابتدا در آن قتل عثمان رضی الله عنه بود و فتنه و هرج و مرج تا روز قیامت نوشت و هم در  
 صحیحین از آنش آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پوشید خاتم خضه را که گین وی عیسی بود در معنی صحیح  
 افعال است بعضی گویند از رنگ سیاه بود و بعضی گویند که سنگی بود که در چشمه می باشد و کان او در آنجا است  
 و بعضی بر آنند که صلح او عیسی بود روی گروانید آنحضرت گین خاتم را بجانب کف و در احادیث متعدد  
 آمده که دید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در دست مردی خاتم از حدید فرمود غیبت مرا که می بینم یا تو علیها  
 پست فرموده او را که بساز خاتم را از خضه و زیاده مکن برشمال و در روایتی نام مکن آنها بر کف شمال و همچنین آمده  
 که بردی خاتم شبه بود فتح سحر و اسکان سوره و کسر همه نیز گویند وی از نخاس است که ترا باندی  
 پتیل گویند مانند می شود اندی و صنایع همه کرده شد باین جهت شایسته فقه و حدنگ پس فرود

و صل  
 باین معنی  
 صحبت خاتم

که چه بگذرد که در این ایام از لوازم عمام پس انداخته اند آن خاتم را و در حدیث ترمذی من حضرت زینب عاصه و کنگره  
 کاظمی یعنی شباهت و گنجین مکره است خاتم رصاص و نحاس تمویز خاتم حدید بحدیث صحیحین که آنحضرت  
 بنحاطب و ایهام نفس فرموده و طلب و او خاتم من حدید ضعیف است چه اینجا پیش آن خاتم معلوم میشود بلکه در اوست  
 قلیل خیر است و در سنن ابوداؤد با سند و جید است یقیناً آمده که خاتم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از حدید بود  
 و پدید شده بود بروی فاضله و اما خاتم ذهب در صحیحین از برای بن غارب ابی هریره آمده رضی الله  
 عنهما که گفت نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خاتم ذهب و هم در صحیحین از ابن عمر آمده که آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم ساخت خاتم را از ذهب پس ساختند مردم نیز خواتم از ذهب پس برآمد آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم بر زینب شریفین پس انداخت از دست مبارک خاتم را و آنرا اقتند مردم نیز در نهی کرد از  
 تنگم بذهب و همین است ذهب که در حدیث اکثر علی را و آنکه از بعضی صحابه آورده اند که خاتم ذهب داشتند غریب  
 است و بخاری در تاریخ خود نقل کرده که کشیدند از دست ابی اسید که صحابی بدری بود در وقت موت وی خاتم از  
 ذهب و اما علم در روایتی آمده که چون آنرا اقتند مردم خواتم ذهب را برخواست یکی از صحابه خاتم خود را  
 اند زمین گفتند چرا بر نیداری مال تست بردار آنرا گفت بر ندادم هرگز چیزی را که نهی کرده آنحضرت از آن  
 و کرده داشت آنرا اما خاتم حقیق از انس رضی الله عنه آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که کسی  
 بعقیق و بقیق نرود از ترست بزینت و در روایتی آمده است تنگم کنید بعقیق پس بدرستیکه آن یعنی بیکند فحشا  
 قد در ولایت عائشه آمده رضی الله عنها فانه مبارک و در حدیث فاطمه آمده رضی الله عنها که گفت آنحضرت  
 یک تنگم کنید بعقیق همیشه فرمید و احادیث دیگر نیز آمده اما گفته اند که ثابت نشده است آنحضرت در  
 تنگم بعقیق چیزی و از امیرالمومنین علی رضی الله عنه فرموده که رسول خدا فرمود صلی الله علیه و آله و سلم  
 تنگم بر یا قوت اصغر منع میکند طاهون را و اسناد این حدیث ضعیف است و اما نص خاتم در روایت بخاری  
 از انس آمده که خاتم از فاضله بود و نفس نیز از فاضله بود و در روایت مسلم آمده خاتم از فاضله بود و نفس حبشه خاتم  
 گذشت و گفته اند که شاید دو خاتم بود یکی اینچنین یکی آنچنان یا در وقتی این بود و در وقتی آن و اما نقش خاتم  
 در صحیح مسلم از انس آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ساخت خاتم را از فخره و نقش کرد بروی نگه  
 رسول الله و منع کرد مردم را که نقش کنند در خواتم خود این را و در روایت بخاری و مسلم آمده که نقش خاتم  
 سه سطر بود و سطر اول و رسول سطر دوم و سطر سوم و در فتح الباری گفته که طاهرانست که کتابت برین کرد

بود که سطر محمد فوق بود و سطر موسی رسول و بعد از موسی الله گفته و اما قول بعضی شیوخ که اسم سطر اعلی بود و محمد تحت و رسول وسط تصریح نمی یابیم من بیان در بیج حدیثی بلکه روایتی که در ظاهرش مخالف آنست زیرا که گفته است سطر اول محمد و سطر ثانی رسول و سطر ثالث الله که تا قال صاحب المصابیح و اما تختم اکثر اخبار و آثار بر آنند که حدیثا بود و در همین نیز آمده و صاحب المصابیح میگوید که چهارست تختم در همین و بسیار و اختلاف کرده اند مردم که افضل کدام است پس بعضی گفته اند بسیار و این نص بلام اشک است حدیثا است صاحب از وی که تختم در بسیار اصحاب است بسوی من و همین است مذنب مالک که می پوشید در بسیار و همچنین احمد شافعی ظاهر است مذنب امام ابی حنیفه نیز همین است و الله اعلم و در صحیح مسلم در آن آمده که گفت بود خاتم آنحضرت در این آنست و اشارت کرد به پنجم از ید سیری و همچنین در روایت ابی داؤد و ابن عمر آمده که آنحضرت تختم در سینه میکرد و ذکر کرده اند بعضی خطا که تختم در بسیار روایت از امام صحابه و تابعین و ترجیح کرده اند تختم در همین است و این قول ابن عباس و عبداللہ بن جبر است و از آنحضرت نیز تختم در همین روایت کرده اند پس بعضی میگویند که شاید که گاهی در همین می پوشید و گاه در بسیار و بعضی گفته اند که تختم در بسیار از اولاد این است یعنی تختم در همین مخصوص است و حق آنست که در صحت آنها سخن است و ذکر مذکور صاحب المصابیح در روایات آمده که آنحضرت گاهی در خاتم رشتی بست از برای تذکره شی و یاد داشت آن تا فراموشی نگردد و در پوشیدن و در خاتم یاد و کرامت است خصوصا که از فتنه باشد صاحب المصابیح میگوید که از جبارت کرامت ظاهر میشود که حرام نیست و در اصل در پوشیدن خاتم نیز خلاف است کثیری از اهل علم باخ داشته اند بیکرامت و بعضی کرده داشته اند اگر قصد زینت کند و بعضی کرده دارند که زنی سلطان را یعنی صاحب سلطنت و خداوند علم را و حدیث نیز اینچنین آمده است و نیز آنحضرت که خاتم ساخت بجهت آن ساخت که بر قامت مناسبت بود بلوک دامادی وقت که کسری و قیصر و نجاشی باشد پس گفته شد در آنحضرت را که ایشان قبول میکنند و تختم کتابی بود اگر نیاتم بود پس ریخت آنحضرت خاتم ما و نقش کرد در روی محمد رسول الله و این عبداللہ نقل کرده است پس خاتم را مطلقا و ایشان حدیثی می دارند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خاتم ساخت اما پوشید و بعضی گویند چند روز پوشید بعد از آن بنی ساخت و الله اعلم و المابیس ختم پوشیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ختم را و مسح کردن بر آن بصحت رسیده و ترندی از بریده آنکه در نجاشی پیشکش کرد برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و تبارد و در آنه سیاه ساد و پس پوشید آنحضرت آنها را پسته و ضو کرد و مسح کرد آنها

صلی

و در غیر این شبها آید و در فرستاد برای آنحضرت دو موزه پس پوشید آنها را و وصل داد اما نعل آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم و نعل چیری را گویند که پوشید آن قدم با اگر پوشیده شود بان شاکنگه موزه است  
و اما نعل صحیح بخاری از آنست که بود نعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو قبالی و قبالی ز نام نعل  
و آن دطالی است که می باشد در میان دو انگشت و تری در شاکل از این عباس آمده که دو قبالی بود که  
و تو بود شرک آنها ظاهر بود هر چه در فرستاده که گفت و می که نعل پوشیدگی از شما پس باید که ابتدا کیندین  
و چون نکند ابتدا کیند بشمال حدیث و در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمی کرد از نشی در نعل  
و احد و جیش اگر این وضع نامطبیع است و احتمال لغزش نیز دارد و بعضی گویند و بسبب حدیث بعضی اراحن  
میگرد و در فاتی از خانه آمده که پوشیده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خانه خود یک نعل و احتمال  
دارد که برای گرفتن چیری بر خاسته باشد و راه قریب باشد و در یکجا نب یکسای احتمال ثلوث باشد پس  
مشاهده کرد و پوشید همان جانب را احتمال دارد که برای بیان اصل جواز باشد خصوصاً درین طور صورتی و  
در مواهب از ابو داؤد و ترمذی آمده که نمی کرد آنحضرت از ایستاده نعل پوشیدن و بعضی از علمای شمال  
نعل شریف را حدیثها بیان کرده و فضل و برکت آن بیان کرده و در مواهب تجربه آن برای  
وضع و حج بنام آن شمال در موضع صحیح و حصول امان از نعلی آمده علیه و خرید از هر شیطان دارد و هر  
هر عاصد و تیسر طلاق بر او ذکر کرده و قصاص در مع آن و بیان فضائل آن اشارت نمودند و وصل داد اما  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در صحیحین از عائشه رضی الله عنها آمده که گفته بود فرارش رسول خدا صلی الله علیه  
و آله و سلم که خواب میگرد بر این چرمی که شوان پوست درخت خراب بود کوفه و روایت کرده است بیعی از  
حدیث عائشه که گفت در آمد بر من نهی از آنکه از من دید فرارش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قطیف  
هو کرده شده پس ستاد آن لبوی من نوشی را که شوی چشم بود پس آمد بر من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس  
چیت این عائشه گفتم یا رسول الله فطال من العاصیه در آمد بر من پس دید فرارش ترا پس فرستاد من  
فرارش را فرود پاره گردان ای عائشه پس بخدا سوگند اگر خواهم من روان میگردانم با من خدا تعالی که  
طلا و نقره را یعنی این زهد و ریاضت من نه از فقر و نیستی میکشم بلکه با اختیار میکنم بحجت مولی خود و طلب  
رضای وی تعالی و احد در سند خود و این جهان در صحیح خود و بیعی از حدیث ابن عباس آمده که در آمدگر  
رضی الله عنهما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آنحضرت بر حصیر افتاده بود و اثر کرده خسها و در پهلوی یک

صلی  
نعل  
م

پی صلی الله علیه و آله وسلم پس گفت یا رسول الله کاشکے گیری فاشی یا جنتی هم تازین فرمود حضرت  
 چه کاریکنم من با دنیا نیست قصه داستان من داستان دنیا گرمانند سولوی که سیر کرد و دند و گرم  
 تابستان پس ایستاد ساعتی در سایه درختی پشیم داشت گذشت از او نماند مسود آمد رضی الله عنهما که گفت  
 در آمدیم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و وی در حرفه ایست گرم گوید که جام است و خسته است بر حصیری که  
 تاثیر کرده است در پهلوی مبارک وی پس گریه کردم من پس فرمود چه چیز در گریه آورد ترا یا عبدالله گفت گریه  
 کسری و قیصر و فراموشی خرد و با و جری بخیند و تو بر حصیر فرمود آنسخت گریه کن یا عبدالله ایشان از دنیا است  
 و ما را آخرت و مضمون این حدیث در حدیث عمر بن الخطاب رضی الله عنه تفصیل تر و زیاده تر ازین واقعه گفته  
 که افتاده بود آنحضرت بر حصیری و نبود بر بدن مبارک وی جز از لای و حصیر تاثیر کرده بود در پهلوی وی در  
 گوشه خانه قبضه از جو بود مانند صاعی و چرمی بدیوار خانه آویخته پس ریخت هر دو چشم من اشک را گفت چه چیز  
 در گریه آورد ترا ای پسر خطاب گفتم یا نبی الله چه کنم که نگریم کسری و قیصر و آثار و آثار بر تخت نه و فرش بیابا  
 و جری و تو پیغمبر خدا و برگزیده وی بر حصیر افتاده باین حال فرمود یا ابن الخطاب رضی الله عنیه تو که باشی در دنیا  
 دنیا و ما را آخرت و در رویتی آمده که بر حصیری که بعضی او بر تراب بود و در زیر سر مبارک بالشی به از پاهای  
 مشولیف و آمده که فرمود آنحضرت این قومی اند که شب داده شد برای ایشان طیبات ایشان در دنیا و  
 ما قومی ایم که دیر نهاده شد طیبات ما در آخرت و روایت کرده شده است که بعد آنحضرت که اگر نهاده شد  
 برای وی فزاش می سخت بران و اگر نه سخت بر زمین و وصل حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 در نکاح و جماع باید دانست که جماع یکی از اسباب غلبه صحت است و امتحان منی و اجتناب آن باشد است  
 بران موجب ضعف قوی و سرد مجاری آن و باعث حدوث امراض روحیه است مثل دیوساس معنای صریح  
 و غیر آن و لیکن بشیر طقوت و اعتدال مزاج بی از او و کثیر و هر که با قوت بیشتر شد بزرگ جماع او بیشتر  
 و بعد قوت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اکثر او و از قوای بیشتر آن من بعد از نظامین و مجاهد روایت  
 کرده است که داده شده بعد آنحضرت را قوت چهل مرد و جماع و در روایتی چهل و چند مرد از مردان بهشت  
 و نزد احمد و نسائی و حاکم از حدیث زید بن ارقم مروفا آمده که یکرا هلی جنت را داده میشود قوت صد مرد ماکل  
 و شرب و جماع و شهوت و از صفوان بن سلیم مروفا آمده که آورد در هر سال یکی نیت پس خود مهران یک  
 پس و صد شتم قوت چهل مرد را جماع و در بعضی روایث آمده و یکی از هر سید و محدثان حکم و صبح این حدیث

صل  
 در حدیث



نزد آنجا که گذشت و گفته است این جناس رضی الله عندهم کنیند زیرا که افضل این کسی است که بیشتر است نساکدی داشت میکند بذات شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یا عام باشد و شیخ ابن حجر گفته که نام هفت که مراد این جناس غیر غیر است صلی الله علیه و آله و سلم و خواص اصحاب اویند گفت بنده سبکین ظاهر آنست که در مقام است باشد باقی اهل عرف ابراهیم و سادات و فاضلین و فاضل میان مردان و قوت جمیع امری مقررات ضایعه برین چه دلیل باشد که سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم مبارکتر کار بود و پیاده زوایف کفایت که او را رابع ناست او را مباح شده و از عادت روی است که زلفت آنحضرت از عالم حلال نشد و از نسا در هر چه خواهد و محبوب گردانیده شد بهوی وی نسا فرمود اصبر عن الطعام و الشراب و لا اصبر عنین و در روایت الشیخ آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تفصیل داده شده ام من هر دم بهیاض است ساعت و شام و کثرت جماع و شدت بلش رواد الطبری پس معلوم شد که قوت مباشرت نسا از کمال انسانیت لطیف الرحمن برایم صلوة الله و سلامه علیه که ابوالکلامه داماد آنحضرت است ساره که اجل نسا و عالمین است زوج بود و پاره سر او شد و از برای صحت با بهره هر روز از شام بر براق می آید از جهت کثرت شغف بوی طکت سیرانوی و بود نزد او و علیه السلام نود و هفتاد زن پس دوست شدن دیگر را تا صد تمام شد سلیمان بن داود علیهما السلام یکدیگر بودند و نوزن و گویند نهاده بشده بود در صلب سلیمان علیه السلام آب صدر و در این مجزه وی علیه السلام بود و او را سیصد و بیست و هزار سر کفانی الموابیب ازینجا توهم کنند افضلیت سلیمان را بر حضرت سیدنا صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که آنحضرت را فضائل است که سائر فضائل در جنب آن نمود مستور است و گرفت آنحضرت از جماع کفایت بود و او را در آن و سلیمان علیه السلام نبی ملک بود و داده شد و او را ملک داده نشد کسی اگر بخواهد و این کثرت نسا در لورا نیز از جمله این ملک بود آنحضرت نبوت و عبودیت و حقرا اختیار کرده قوت جماعی که در آن مایه و صلی الله علیه و آله و سلم نیز داخل مجزه است که میگفت بر تمام نسا خود در یک شب و ایشان یازده بودند و صد فاتی نه و توفیق داده شده است بیان این در روایتی که نقل فرمودند بعد از آن یازده شدند با کثرت جماع در مصلحت عدل و شدت جماع که شگ می بایست بر شکم سارک خود در کثرت با این حکم عادت تا بیست است استعمال مشروبات مابین گول و مشروب و در حق آنحضرت تا بعد از آمدن پنجمین منی و مجال آنحضرت و جناسی بیجا وی و طعام و بعد که در عادت با استعمال طعمه لذیذه شبیه و ملائسته لباسهای نامم و در اشکای همین صاحب کمال از سبزهات بود و از عالم ظاهر نبود پنجمینیا علیه السلام حکم صلوات وقت و حکم آنی حدیث و کفایت و دلیل

در حدیث